

## راز نیست‌انگاری دوران و راه عبور از آن

### باسمه تعالی

بحث در نجات انسان دوران جدید از «بی‌خانمانی» و «نیست‌انگاری» است. انسانی که بی‌جهان و بی‌بنیاد و بی‌خانمان است، هرچند در تمدن ظاهری و تکنولوژی پیشرفته‌های وسیعی بنماید، از آن حیث که از داشتن جهان محروم شده است، بی‌خانمان است و از آن حیث که هستی را گم کرده است «بی‌ریشه» و بی‌جهان و بی‌عالم است. بدیهی است که انسان این دوران دچار نیست‌انگاری می‌شود زیرا بی‌جهان و میان‌تهی است.

با توجه به نکته فوق می‌توان گفت: بدبخت کسی که عالم ندارد یعنی نسبتی با تاریخ خود پیدا نکرده است و پیام تاریخ خود را گم کرده است ولی انسانی که عالم دارد، مانند شهدا امرِ قدسی را که در تاریخش نهفته است می‌فهمد و سعی می‌کند آن را در موضع‌گیری‌ها و گفتار خود آشکار نماید.

آری! بالاخره این قصه روح زمانه است که بپذیریم مهمان ناخوانده‌ای به نام نیهیلیسم یا «نیست‌انگاری» در سر در این تاریخ ایستاده است و باید نیهیلیسم را با تمام وجود درک کرد تا جایگاه دینداری و درک حضور انسانی خود را در نزد خود بیابیم. مشکل ما آن است که گمان نمی‌کنیم در هر حال در این دوران برای انسان‌ها برهوتی در پیش است که آن روبه‌روشدن با احساس پوچی در خود می‌باشد و با درک چنین احساسی است که تازه جایگاه آموزه‌های دینی با نظر به عبور از این نوع نیست‌انگاری، معنای خود را پیدا می‌کند. گویندگان مذهبی ما با حرف‌های خوبِ خود، ما را متذکر اموری متعالی می‌نمایند ولی اگر آن نوع پوچی که در پیش است را مدّ نظر قرار ندهند مخاطبان آن‌ها پس از چندی با نوعی نیست‌انگاری

روبه‌رو می‌شوند که راهی برای عبور از آن نمی‌شناسند. در حالی‌که قرآن عموماً صفت انبیاء را با واژه «مبشرین و منذرین» می‌آورد تا معلوم شود اگر راهی برای سعادت هست، خطری نیز در میان است و اگر خطر را درست نفهمیم، معنی جایگاه بشارت‌ها، درست معلوم نمی‌شود، به همان شکلی که ملاحظه می‌کنید آن‌طور که شایسته است نتوانسته‌ایم از بشارت‌های انبیاء استفاده نماییم و رهبر معظم انقلاب در دیدار خود با مبلغین و طلاب حوزه‌های علمیه فرمودند: «نسبت به تبلیغ نگرانم»، و حتی موضوع خنثی و ابتر بودن آن را به میان آوردند.

هایدگر می‌گوید نیست‌انگاری، امری است تاریخی و تنها راه نجات بشر امروز، فهماندن نیهیلیسم به اوست. بشر در حال نابود کردن خویش است و علتش هم حس بی‌فروغی اوست. بشر حیات واقعی‌اش را گم کرده است.

اگر در پایان قرن نوزدهم نیچه اعلام داشت نیهیلیسم در آستانه در ایستاده است، در دوران کنونی ما این میهمان ناخوانده، خودش صاحب‌خانه گشته و جهان ما را از آن خود کرده است. نیهیلیسم دیگر مهمان ناخوانده نیست بلکه صاحب‌خانه شده است. آیا ما ظرفیت‌های عبور از نیهیلیسم را در سنت خود داشته‌ایم؟

نیهیلیسم مکتب نیست که بتوان آن را نقد کرد، نیهیلیسم روح دوران ماست و اگر آن را احساس نکنیم باید بپذیریم به مرز تفکر ارتقا نیافته‌ایم زیرا از آنچه در زمانه ما حاضر است، غفلت داریم. حال با توجه به این نکات در مطالبی که ذیلاً مد نظر عزیزان قرار می‌گیرد سعی شده تا با درک نیهیلیسم و یا نیست‌انگاری متذکر راهی باشیم که بتوانیم جهان خود را آزاد از نیهیلیسم

ادامه دهیم و حضوری را در خود شکل دهیم که جهان برای ما معنابخش باشد.

### تماشای «خود» و اصیل‌ترین راه

1- چگونه ممکن است که انسان تا آن جا راه را رها کند و به بیراهه قدم زند که ستایش گر قاتل عمر خود شود؟ وقتی هر آنچه معنای زندگی را از او می‌رُباید دوست می‌دارد مشتاق اموری می‌شود که بر سرگردانی او می‌افزاید و خواهان چیزهایی است که نیست، آری! چیزهایی که نیستند و جاودانگی را از او می‌رُبایند و چون احساس جاودانگی را از دست داد، چه اندازه در بودن خود احساس پوچی می‌کند. این جا است که همه راه‌ها برای او بن‌بست است، زیرا اصیل‌ترین راه که تماشای خود می‌باشد، به عنوان بنده حضرت ربّ العالمین را گم کرده است، راهی که می‌تواند هم اکنون او را تا بیکرانه ترین حضور حاضر کند و معنا بخشد و با حضور در آن ساحت به جای آن که از رفتن فرار کند به راحتی رنج رفتن را که همه زندگی است به جان می‌خرد. رنجی که در هر قدمی که برمی‌دارد زندگی را به او نشان می‌دهد. دوری این رفتن‌ها چه اندازه دردناک است، هرچند به ظاهر با راحتی و رفاه همراه باشد ولی راحتی‌های پوچ و بی‌ثمر، این است راز نیست‌انگاری، راز بودن‌های سرد و بی‌ثمر به جهت فرار از رفتن که شأن حضور به سوی حقیقت است. این جا است که با حضور در تاریخ توحیدی که با انقلاب اسلامی شروع شد و با احساس و شور معنوی که به سراغ انسان می‌آید می‌توان از نیست‌انگاری این دوران عبور کرد.

### حضور در جاودانگی خود

2- ای انسان‌هایِ والا! شما را چه اندیشه‌ای فرا گرفته که این اندازه سرمستِ حضوری قدسی در نزد خود هستید؟ آن قطره شبنمی که بر گلبرگ‌های جان شما نشست، از کدام دیار

است که این اندازه خود را در جاودانگی خود احساس می‌کنید، احساسی ماورای «دیروز» و «فردا».

و ای دیگر انسان‌ها! آیا آن جاودانگی را که انسان‌های والا احساس می‌کنند نمی‌چشید؟ آیا آن را نمی‌بوئید؟ که گزارش می‌دهند: «لَوْ كُشِفَ الْعِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» یعنی اگر همه پرده‌ها که فردا را از امروز جدا کرده است، کنار رود، بر احساس حضور جاودانگی‌شان چیزی اضافه نمی‌شود؟ زیرا آن‌ها هم اکنون در «وجود اصیل خود» که همان جاودانگی بیکرانه‌شان می‌باشد، حاضرند؛ آری! در «وجود خود» حاضرند. نفرین بر امروزی که از فردا منقطع شده و مراسم‌گردان خود کرده است، تا زندگی را که حضور در جاودانگی‌ام می‌باشد؛ گم کنم، و این است راز نیست‌انگاری و راز بودن‌های سرد و بی‌ثمر.

آیا جز این است که آن حضور قدسی اصیل که جوابگوی ابعاد فردی و اجتماعی انسان‌های این دوران است تنها با حضور در انقلاب اسلامی و ذیل ولایت رهبری الهی حاصل می‌شود؟

### نفرین بر دوست‌داشتن‌های دروغین

3- اگر مایه شادکامی، حضوری است که انسان را در وجود اکنون جاودانه‌اش حاضر می‌کند و او همواره خود را در زمزمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌یابد، یعنی همواره خود را در جایی می‌یابد که نوعی بازگرداندن خویش است نزد وجود بیکرانه خود و در این فضا، آدمی همه چیز را از نو و جاودانه در نزد خود می‌یابد. اگر چنین است، چه چیز مانع می‌شود تا ما از این شادکامی که معنای زندگی است محروم شویم؟ نفرین بر دوست‌داشتن‌های دروغین جهان تجدد و توهم که ما را از حضور جاودانه‌ای که در آن هستیم، باز می‌ستاند. آیا راز نیست‌انگاری را نباید در همین دوست‌داشتن‌های دروغین که بسی سرد و بی‌ثمر است

مدّ نظر داشت که ما را از مستی حضور وجود جاودانه‌مان در نزد خود محروم می‌کند؟ امری که با حضور در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی که حضور ذیل اراده الهی است در این دوران، محقق می‌شود.

### یا تشنه دوزخ است و یا مشتاق بهشت

4- انسان آخرالزمان، آن بزرگ‌ترین انسان! که در آخرین روزهای دوران انسانیت در حال ظهور است، انسانی که یا سرشار از صفای انسانیت است و به آخرین پیامبر که رحمة للعالمین است عشق می‌ورزد و یا سرشار از نفرت است و به شیطان که دشمن انسانیت است، دل می‌سپارد. یکی سخت ایثار می‌کند و می‌بخشد و محبت می‌کند، و دیگری سرمایه‌داری و حرص به دنیا را در خود به اوج می‌رساند و دوست دارد همگان از او بترسند. هر کدام خود را در درون خود جستجو می‌کنند، زیرا هر کدام می‌خواهند در نهایت خود باشند و این هر دو تنها با حضور خود نزد خود چنین‌اند. آیا به آن نوع انسان که نه آن است و نه این، یعنی نه تشنه دوزخ است و نه مشتاق بهشت، فکر کرده‌اید؟ آیا این انسان همان زاهدی نیست که دوران‌اش گذشته است؟ قدیسی است که نمی‌داند روزگار عوض شده؟

آخرالزمان از یک طرف یعنی حضور در گردونه نهایت نیست‌انگاری و آتش گرفتن از درون، در بستر سوخته‌شدن انسان برای خود، و از طرف دیگر، حضور آخرالزمانی یعنی حضور در گردونه بیکرانه خود، و این با نظر به نهایی‌ترین انسان که عین‌الإنسان است پیش می‌آید و اشتیاق ظهوری آنچنانی که به ما خبر داده‌اند: «هُوَ الْقَائِمُ الَّذِي تَمْتَدُّ إِلَيْهِ الْأَعْنَاقُ بِالْإِنْتِظَارِ» (کمال‌الدین 431/2) او همان قائمی است که مردمان از سر انتظار به سوی او گردن می‌کشند، زیرا با حضور در انسانیت خود بهره‌ای از او که عین‌الإنسان است خواهند برد. «فَكَالْأَنْفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَبَّهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ» (کمال‌الدین 485/2) همچون بهره‌مندی از خورشید که ابرها

آن را از دیدگان پنهان داشته‌اند و انقلاب اسلامی به عنوان «جهان بین دو جهان» در چنین موقعیتی است و این همان عبور از نیست‌انگاریِ آخرالزمانی است و حضور در نسبتی که حضرت صاحب الزمان «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» در توفیق فوق در جواب اسحاق بن یعقوب از آن خبر دادند و نیز در توقیعی که برای شیخ مفید صادر نمودند؛ می‌فرمایند: «أَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِدُكْرِكُمْ» ما در رسیدگی به شما کوتاهی نکنیم و یاد شما را از خاطر نبریم. آری! این گونه می‌توان با نظر به انسان کامل و نسبتی که با آن حضرت پیدا می‌کنیم، در انسانیت خود حاضر شویم و در پرتو آن، نسبتی با انسانیت همه انسان‌ها برقرار کنیم.<sup>1</sup>

### برکات فهم نیهیلیسم

5- اگر نیهیلیسم در تاریخی به ظهور می‌آید که در آن از نیکوترین ارزش‌ها، ارزش‌زدایی می‌شود، پس در چنین تاریخی زندگی سرد و تکراری می‌گردد و انسانیت تقلیل می‌یابد و عبور از این تاریخ با اراده به حیاتی برتر، آن هم از طریق مردانی صاحب عزم و تفکر پیش می‌آید و این یعنی حضور مردی به نام امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و ظهور تاریخی به نام انقلاب اسلامی، و البته تا انسان به معنای واقعی آن متوجه نیهیلیسم و آرایش‌های تصنعی زندگی مدرن نشود، نه متوجه جایگاه تاریخی به نام انقلاب اسلامی می‌شود و نه در تجربه انسانی خود در این دوران متوجه انسانی به نام حضرت روح‌الله می‌گردد، آن‌طور که شهید مرتضی آوینی‌ها متوجه شدند.

<sup>1</sup> - در این رابطه خوب است به این روایت فکر شود که می‌فرماید: «حتى يأمن الشاة والذئب والبقرة والأسد والإنسان والحیة و حتى لا تقرض فأرة جراباً» در زمان ظهور، گوسفند و گرگ، گاو و شیر، و انسان و مار از یکدیگر در امان هستند.

## نیست‌انگاری و عصیان بر خود

6- انسان فرورفته در نیست‌انگاری تا آن‌جا در پوچی و بی‌ثمری فرو می‌رود که حتی به جای آن که چیزی نخواهد، «هیچ» را می‌خواهد و عملاً به امری دست می‌زند که نهایت نبودن است، به معنای عصیان بر خود و گردیدن به دور خلأ و در این مسیر انسان، نیستی را بژه خود قرار می‌دهد آن هم در تاریخی که انسان می‌تواند در جواب‌دادن به خود به ظرفیتی در نزد خود نظر کند که بسی بالاتر از جواب‌دادن به خود است در حدّ خوردن و داشتن، جواب‌دادن به خود ولی نه با فروافتادن در مسیر زهدِ منفی، بلکه در مسیر شوری بیشتر و حضور در میخانه‌ای که انسان در آن میخانه در «وجود» سُکنی می‌گزیند، در میدانی که به جای اصالت‌دادن به ماهیات و خواستن و نخواستن‌های آن‌چنانی، در نوعی از «حضور» مستقر می‌شود با نخواستن‌هایی به معنای خودداری در مقابل هوس و این غیر از نخواستن‌هایی است که نخواستن‌های نیهیلیستی است که انسان در آن حالت به جای حضور در «وجود»، نیستی را می‌خواهد. آیا با توجه به این امر می‌توان به راز نیست‌انگاری و طوفانی که در پیش رو داریم فکر کنیم و با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی و انسانیت حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از آن رها شویم؟

## راهی در راستای احیای ایمان

7- اگر خواهی نخواهی نیست‌انگاری به هر دلیلی - که در جای خود باید نسبت به دلایل آن فکر کرد- همچون مهمان ناخوانده در آستانه در ایستاده و نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود و اگر همچون نقطه دردناکی است که با انگشت‌گذاردن روی آن می‌توان به آن و به پیامدهای آن فکر کرد، باید از خود پرسید چگونه می‌توان در چنین شرایطی ایمان را به عنوان امری زندگی‌ساز و حیات‌بخش زنده نگه داشت، آن هم در فضایی که خدا بژه شده است،

اگر نگوییم به گفته نیچه مرده است؛ ولی به هر حال کارآرایی لازم را ندارد، از آن جهت که سلطه و تأثیر امور فراحسی و معنوی چندان ضعیف شده که گویا هیچ گشته، مگر آن که بتوان نظر به راهی انداخت که خود را در آغوش خدا و خدا را در آغوش خود احساس کنیم، امری که با حضور، ذیل اراده الهی و تن دادن به آن حضور پیش می‌آید. مثل تن دادن به روزه و صیامی که خداوند بر انسان‌ها نگاشت، به امید آن که مؤمنین از آن طریق در میدان تقوا حاضر شوند<sup>۲</sup> تا آن جایی که شخص روزه‌دار با ادامه روزه‌داری در ماه رمضان از پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» سراغ‌خدایی را می‌گیرد که تا حال به فرمان او روزه گرفته بود ولی گویا در طلب حضور دیگری نسبت به خداوند است و در جواب طلب او است که خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره/186) هان! آن گاه که آن بندگان من از تو سراغ مرا گرفتند، حقیقت آن است که من نزدیک هستم - بدون هر واسطه‌ای حتی اگر آن واسطه پیامبر خدا باشد - این نوع حضور ذیل اراده الهی را می‌توان با حضور در انقلاب اسلامی که حضور ذیل اراده نابودی ابرقدرت‌ها در این تاریخ است تجربه کرد و خود را در حضور آن یافت.

با حضور در انقلاب اسلامی و نظر به اهداف آن، خود را در آغوش خدا می‌یابد و با حاضر شدن در عزمی که همان دنبال کردن همان اهداف انقلاب اسلامی است؛ خدا را در آغوش خود احساس می‌کنید و در این رابطه می‌توان به راه عبور از نیست‌انگاری در این تاریخ فکر کرد، امری که شهدا نسبت به این امر نماد بزرگی برای این تاریخ بودند و این در صورتی است که بتوانیم شهدا را به عنوان کسانی که زمانه خود را به خوبی می‌شناختند، از این زاویه مد نظر قرار دهیم و به آن‌ها فکر کنیم.

<sup>۲</sup> - اشاره به آیه 183 سوره بقره که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

### انسان و برکات نظر به فقر ذاتی‌اش

8- حضور در ارزش‌های والا که انسان در آن حضور، در خود احساس معناداشتن می‌کند، همان زندگی است، بدون آن که بخواهیم زندگی را در جای دیگری جستجو کنیم. حال سؤال این است، در جهان بی‌ارزش شدن ارزش‌ها، چه چیزی را باید جایگزین ارزش‌های از دست رفته کرد تا بتوان از نیست‌انگاری پیش آمده عبور نمود؟ این جا است که می‌توان به «وجود» نظر کرد به «وجود» و یا به بودنی که در عین حال به جهت فقر ذاتی انسان، عین شدن است، به همان معنایی که در حرکت جوهری می‌فهمیم «بودن، همان شدن است» یعنی «هستم اگر می‌روم / گر نروم نیستم»، رفتنی مانند خورشید که با روشنی بخشی به دیگری خود را معنا می‌کند و در کار بخشش به دیگران، شدن خود را در میدان بودن گسترش می‌دهد و چشم به راه بیداری انسان‌ها است، به همان معنای «انتظار». و این است راز تفکر به نیست‌انگاری این دوران، دورانی که هر کس سر خود را در لاک‌اش فرو برده است و فردگرایی به معنای ظلمانی‌اش سیطره یافته.

### راهی که سزاوار انسانیت انسان‌ها است

9- اگر راهی بس گشوده و گسترده، سزاوار انسان‌های این دوران است که شماها باشید، چرا همچون پرنندگان بال‌های آماده پرواز خود را نمی‌کشاید تا جایگاه شما بام‌های بلند آسمان باشد؟ تا احساس پوچی به سراغ‌تان نیاید. اگر باغچه جان‌تان دارد می‌میرد و اگر حیاط خانه جان‌تان تنها است و در انتظار بارش یک ابرِ ناشناس است، چرا به ابرِ ناشناسی که با حضور در جهان دیگر انسان‌ها و اُنس با آن‌ها و ایثار به آن‌ها در حال بارش است، نظر

نمی‌کنید؟ چرا به راهی که بس گشوده و گسترده مقابل‌تان گشوده شده است، فکر نمی‌نمایید، تا همه دشت‌ها در درون‌تان به ظهور آیند؟ دشت‌هایی که انسان‌ها در آن و در این روزگار معنای قناعت و تواضع و دوست‌داشتن و مهرورزی و تقوا را یک جامی فهمند و با حضور در خاطرات سبز و زنده دیروز، فردای خود را معنا می‌بخشند، تا جواب گشودگی و گستردگی خود را عالمانه بدهند و گرفتار نیست‌انگاری این دوران که همان بی‌جواب‌گذاشتن بال‌های آماده پرواز است، نشوید. آیا حضور در این دشت‌های زندگی‌ساز جز با حضور در تاریخی ممکن است که همگان نسبت به همدیگر احساس یگانگی داشته باشند؟ آیا در این زمانه آن دشت، انقلاب اسلامی نیست به معنایی که شهدا درک کردند و امام شهیدان از خداوند تقاضا کرد آن مشعل شهادت خاموش نشود؟<sup>۳</sup>

### عالی‌ترین صعود و سهمگین‌ترین سقوط

10- اگر آخرالزمان، زمان حضورِ وسیع‌ترین انسان‌ها است، انسان‌هایی که در جستجوی همه جهان در خود هستند و به هیچ امر بیرونی تن نمی‌دهند. آیا با روبه‌روشدن با این انسان‌ها متوجه نخواهیم بود که حضور آخرالزمانی انسان فرا رسیده است؟ انسان‌هایی گشوده، همچون پرندگان و شکوهمند همچون شیران؟ آیا آن اولیای الهی که در وصف آنان گفته شد: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» همان‌هایی نبودند که در زمان خود در «امروز» و در «فردا»‌های این انسان‌ها حضور داشتند و از حضور آخرالزمانی این انسان‌ها با خصوصیات خاصی که دارند،

<sup>3</sup> - امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» پس از قبول قطعنامه در پیام خود فرمودند: «خداوندا! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوندا! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش.»

خبر دادند؟ و در این راستا رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در جواب ابوعبیده که از یاران حضرت بود و پرسید: آیا شما بهتر از ما را می‌شناسید که اولاً: اسلام را اختیار کردیم و به شما ایمان آوردیم و ثانیاً: در کنار شما به جهاد پرداختیم؟ حضرت فرمودند: «بَلَى قَوْمٌ مِّنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِي» آری! قومی از امت من که پس از شما می‌آیند و به من ایمان دارند. به همان معنایی که آن حضرت فرمودند آن‌ها «فَأَمَّنُوا بِسِوَايِ عَلِي بِيَاضٍ» به سیاهی بر روی سپیدی ایمان دارند، حاکی از خبرهایی که آن‌ها از وجود مقدس رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در نوشته‌ها خوانده‌اند، و به تعبیر حضرت سجاد «علیه السلام»: مردم زمان غیبت حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» که به امامت آن حضرت پای بندند و نیز «الْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ» همواره در حال انتظار به سر می‌برند، از مردم همه زمان‌ها برترند، زیرا خداوند چنان درک و فهم و نیروی تشخیص آنان را قوت بخشیده که غیبت نزد آنان همانند ظهور است (بحار الانوار، ج 52، ص 122).

راستی را! اگر در چنین حضوری و در چنین تاریخی که این‌گونه انسان‌ها بزرگ می‌شوند، حتی بزرگ‌تر از مسلمانان صدر اسلام که تاریخی را به نام تاریخ اسلام با خود به میان آوردند، آیا به همان اندازه که حضور در این تاریخ بزرگ است، غفلت از این حضور به همان اندازه سهمگین و سقوط‌زا نیست؟ سقوط انسان در چنین شرایطی همان نیست‌انگاری است که مخصوص انسان در آخرالزمان است و راز نیست‌انگاری این دوران را باید در این غفلت سهمگین جستجو کرد.

ما و نسبت انسانی‌مان با حضرت علی «علیه‌السلام»

11- اگر در تاریخی حاضر باشیم که ما را فرا گرفته و نشانه‌های آن فرا رسیده است، مسلماً فراروی خود را به نحوی روشن می‌یابیم و اتفاقاً آن‌هایی که خداوند در وصف آن‌ها فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»

در جای خود و در نزد خود در همان ابتدای تاریخ اسلام، در این زمان که زمانه ما است، حاضر بودند و این است راز احساس یگانگی نسبت به انسانیت آن‌ها و درک حضور بیکرانه خود که بسی در گردونه «وجود» شکوهمند است، به نور شکوهمندی «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» که آزاد از زمان و از کوتاهی و درازی آن، تنها در حضوری بس والا خود را درک می‌کنند، امری که انسان آخرالزمان ظرفیت درک آن را در خود دارد و اگر از خواب دیروزین خود در این بامدادان بیدار شود و به جای جستجوی خود در دیروز، به حضوری نظر کند که هنوز به راحتی قابل احساس نیست و در عین حال غفلت از آن او را در دیروز نگه نمی‌دارد، بلکه گرفتار ورطه نیست‌انگاری امروزین می‌کند، می‌یابد که باید آن حضور را شناخت و سر در دامن انسانی قرار داد که حامل گوهر انسانیت است.

در رابطه با ارتباط با انسانیت انسانی مولای متقیان «علیه‌السلام» و عبور از نیست‌انگاری این دوران خوب است به حضور تاریخی آن حضرت بنگریم که خود آن حضرت در وصف آن می‌فرماید: «أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي». من آن کسی هستم که به امر پروردگارم، نوح را در کشتی حمل کردم، یعنی حضرت مولی الموحدین «علیه‌السلام» که وصی آخرین رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» است، در تمام طول تاریخ در کنار همه انبیاء بوده و آن‌ها به مدد ولایت کامله آن حضرت کارها را جلو می‌بردند، موضوعی که خود حضرت علی «علیه‌السلام»

این چنین روشن می‌کنند که؛ «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَهْرًا»<sup>4</sup> من با همه انبیاء به صورت سِرِّی و با رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به صورت آشکار بودم و پیامبر اکرم «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» نیز به امام علی «علیه‌السلام» فرمود: «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِيَ جَهْرًا»؛ تو به صورت سِرِّی و پنهانی با پیامبران گذشته بودی و با من در ظاهر و آشکار هستی. این روایت این گونه نیز آمده است: «بَعَثَ اللَّهُ عَلِيًّا مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا، وَمَعِيَ جَهْرًا». حال به این جمله از امامان معصوم «علیهم‌السلام» فکر کنید که می‌فرمایند: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ الْأَسَابِقُونَ»؛ (بحار الانوار؛ ج 15، ص 24) ما در عین آن که آخرین هستیم، سابقون می‌باشیم. حال چه اندازه شایسته است برای عبور از نیست‌انگاری دوران به معنای ارتباط حضرت علی «علیه‌السلام» با همه انبیاء و پیرو آن با انسانیت انسانی مان فکر کنیم که چه اندازه ما به آن حضرت نزدیک هستیم. ارتباط با انسانیت آن وسیع‌ترین انسان، به همان صورتی که مولوی توانست با او مانوس شود و در خطاب به آن حضرت اظهار دارد.

در شجاعت شیر ربانیستی	در مروت
خود که داند کیستی	
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شمه‌ای واگو
از آنچه دیده‌ای	
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت
خاک ما را پاک کرد	
بازگو دانم که این اسرار هوست	زانک بی
شمشیر کشتن کار اوست	
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس سؤ
القضا حسن القضا	
از تو بر من تافت چون داری نهان	می‌فشانی
نور چون مه بی زبان	
چون تو بابی آن مدینه علم را	چون شعاعی
آفتاب حلم را	

4- امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية،

باز باش ای باب بر جویای باب  
تا رسد از توقشور اندر لباب  
باز باش ای باب رحمت تا ابد  
بارگاه ما لَهْ كُفُوًّا أَحَد

### حضور در جهان قابل قبول و عبور از نیستانگاری

12- با حضور انسان در نهایتی که حضور ایشان است در نزد خود، انسان از خود پرسش می‌کند که خودش چیست و کجا است و در این حالت است که خود را تنها می‌یابد. حال اگر در چنین حضوری که حضور در نزد خود می‌باشد، توانست جهانی را در خود کشف کند تا در تنهایی خود حضور در آن جهان را معنایی از خود بیابد که برایش در این نهایی‌ترین حضور قابل قبول باشد، از اسارت نیستانگاری که سرنوشت آخرین انسان‌ها است، رهایی یافته است و در جهان گسترده خود، در همه عوالم حاضر می‌شود و همه عوالم را در نسبت با خود که همان «وجود» است می‌یابد. وجودی که عین تجلی است و از این جهت به گفته جناب شیخ محمود شبستری:

جهان کل است و در هر طرفه العین  
عدم گردد و

لا یبقی زمانین

و از این جهت در راستای «تجدد امثال» و «خلق جدید»<sup>5</sup> جناب شیخ محمود در رابطه با «وجود» می‌فرماید:

وجود اندر کمال خویش جاری است  
تعیّن‌ها امور  
اعتباری است

5 - نظر شود به آیه 15 سوره (قاف) که در وصف نادانی کافران نسبت به خلق جدید که می‌فرماید: « بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ » آن‌ها نسبت به خلق جدید عالم در نادانی هستند.

حال در مکتب صدرالمتألهین و با نظر به «اصالت وجود» که نظر به «وجود»، به عنوان نهایی‌ترین حضور «وجود» است، این مائیم و تجربه‌ای که باید نسبت به خود داشته باشیم وگرنه در صورت غفلت نسبت به این مکتب صدراایی و روح آن، عملاً خود را در نیست‌انگاری احساس می‌کنیم، زیرا در تاریخی حاضر نمی‌شویم که بنیان‌گذار آن یعنی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در دل اسلام به مکتبی نظر دارند که جناب صدرالمتألهین در مواجهه با روح بشر جدید آن را اظهار کردند.<sup>6</sup>

### انسان آخرالزمانی و اوج حضوری که در پیش دارد

13- با معنایی که بشر جدید از خود پیدا کرد تا به عنوان آخرین انسان، خود را در جهانی که در درون خود به دنبال آن است بیابد، در واقع سوژه‌شدن انسان در نزد خود پیش آمد و عملاً انسان در ابتدای امر با نوعی نیهیلیسم روبه‌رو گشت، به عنوان تقدیر غالب جهان جدید که در ذات خود امر خوفناکی است، زیرا هر آنچه را که تا دیروز تاریخی خود به عنوان حقایق بیرونی و باورهای قدسی پذیرفته بود، در حضوری که در نزد خود برایش پیش آمده، رضایت‌بخش نمی‌داند و اگرچه منکر آن حقایق نیست ولی باور به آن‌ها را ایمانی نمی‌داند

---

6 - حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در جواب به سؤال آقای «حسنین هیکل» که از ایشان می‌پرسد چه اندیشه‌ها و اندیشمندانی بر شما تأثیرگذار بوده‌اند؟ می‌فرمایند: «در فلسفه: ملا صدرا، از کتب اخبار: کافی، از فقه: جواهر». و نیز در دعوت گورباچف به اسلام، موضوع حکمت متعالیه صدرا و عرفان محی‌الدین را مطرح می‌کنند. زیرا آموزه‌های دینی ما در مکتب ملاصدرا به یک نظم منسجم در آمده است و یا رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «به گمان ما فلسفه اسلامی در اسلوب و محتوای صدراایی جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت.»

که بتواند با باور به آن‌ها در ایمانی شاد و دلگرم‌کننده با خود و با دیگران زندگی کند و مناسبات اجتماع خود را به کمک آن ایمان همچون تاریخ گذشته ادامه دهد.

**در واقع در بیکرانگی حضور خداوند خود را احساس می‌کند**

**14-** با توجه به سوژه شدن انسان نزد خود، حال مائیم و شرایطی که به یک معنا می‌توانیم بگوییم شرایط، شرایط بی‌ارزش شدن ارزش‌ها است، ارزش‌هایی که مینای زندگی بشر گذشته بود، با ثباتی که در طول تاریخ به آدمی آرامش و اطمینان می‌داد و اکنون انسان جدید با نوعی دوگانگی که بین خود و معتقدات و باورهایش، برایش پیش آمده و به اصطلاح، آن باورها ابژه او شده‌اند و به جای ایمان به آن‌ها در حال تماشای آن‌ها است، با نیستانگاری به معنای تقدیر بشر جدید روبه‌رو شده و اگر انسان‌ها متوجه خواستگاه نیستانگاری پیش‌آمده بشوند، بدون آن‌که اراده کنند تا از مسیری که در آن قرار گرفته‌اند خارج شوند، به حضوری بعد از حضور پیش‌آمده نظر می‌کنند و در درون همان جهانی که در درون خود به دنبال خود هستند، با حضور بیکرانه خود روبه‌رو می‌شوند که از یک جهت وجودی است عین ربط به وجود مطلق و هویت خود را متعلق به هستی مطلق احساس می‌کند و در واقع در بیکرانگی حضور خداوند خود را احساس می‌کند و از طرف دیگر با حاضر شدن در حضور بیکرانه خود، متذکر این آیه کریمه می‌شوند که می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» یعنی از درون خود با همه انوار الهی روبه‌رو می‌گردند تا آنجایی که به حکم: «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» میدان وجود و حضور خود را میدان حضور خدا می‌یابند، بدون آن‌که

احساس خود را نسبت به این حضور از دست بدهند و این اوج حضوری است که می‌توان برای انسان آخرالزمانی مدّ نظر داشت. حضوری که با درک بشر جدید از یک طرف و درک حقیقت انسانی انسان از طرف دیگر برای انسان پیش‌می‌آید و این همان حضور در «جهان بین دو جهان» است.

### انسان و شیوه‌ای گشوده به عالم و آدم

15- با حضور در تاریخی که انسان می‌خواهد نزد خود حاضر باشد، اگر با نظر به اصالت وجود، به وجود خود نظر کند، در هویت تعلّقی خود که عین ربط به وجود است حاضر می‌شود و این حضور در تاریخی است که انسان با عالم و آدم مرتبط است و در نتیجه به همه چیز با معنایی غیر از معنایی که در جهان نیست‌انگاری برای انسان پیش‌می‌آید نظر می‌کند، به طوری‌که شیوه هستی او شیوه‌ای نخواهد بود که خود را یک شیئی تصور کند بلکه همچون وجود، حضوری گشوده و بازی دارد و شیوه‌ای است با گشودگی به عالم و آدم و از این جهت او خود را همان منطقه گشوده‌ای می‌یابد که مولایمان در خطاب به او می‌فرمایند:

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ  
وَأَنْتَ فِيكَ انْطَوَى  
العَالَمُ الْأَكْبَرُ

تو پنداری همین جرم صغیری؟  
جهانی در نهاد  
تو نهان است

آری! انسان با حضور و خودآگاهی نسبت به ذات خود که همان هستی او می‌باشد، عالمی است که هیچ نوع دوری نسبت به دیگر انسان‌ها و اشیاء ندارد، به همان معنایی که «بُعد منزل نبود در سفر روحانی». این نوع بودن اگر برای انسان جدید که سوژه خود شده است پیش‌نیاید و به این نحوه

بودن خود پاسخ ندهد، موجب بحران روحی مدرن که همان نیستانگاری است، می‌شود.

### معنای حضور شاعرانه در این دوران

16- هرکس در این زمانه با روبه‌رو شدن با انواع انسان‌ها و با انواع بحران‌های روحی که پیش آمده، باید از خود بپرسد، بودنش چگونه باید باشد تا انس و الفت با خود و با عالم و با آدم برایش محقق شود؟ آیا به حضور شاعرانه‌ای که متفکران آگاه به نیهیلیسم مثل هایدگر مطرح می‌کنند، فکر کرده ایم و به گفتگویی که باید با حضوری شاعرانه با همدیگر داشته باشیم؟ به معنای گفتاری که مملو از اشارت به بیکرانه‌ها است، بیکرانه‌هایی که در ما و در عالم مدّ نظر می‌آیند، آن هم با نظر به «وجود» که در هر چیزی ظهور می‌کند.

آیا بستر حضور شاعرانه‌ای که باید در آن قرار گیریم در این زمانه امری جز حضور در تاریخ قدسی انقلاب اسلامی است که جان‌ها را تا آن اندازه به همدیگر نزدیک می‌کند که همگان خود گمشده خود را یک بار در تشییع پیکر مطهر حاج قاسم سلیمانی تجربه کردند و بار دیگر در ساحتی که تشییع پیکر شهید غیرت حمیدرضا الداغی به میان آورد؟ این است آن حضور شاعرانه‌ای که با انقلاب اسلامی در آن قرار گرفتیم تا در وسعتی بیکرانه خود را از خودبنیادی انسان سوخته‌شده برای خود آزاد کنیم.

### سخنی نابهنگام برای فردا

17- اگر که به ظاهر در این نوشته‌ها که خبر از نیستانگاری داده می‌شود و تذکری است حتی برای رفقای مذهبی و انقلابی ما، سخن، سخنی است نابهنگام، چرا در این سخنان آینده‌ای را مدّ نظر

قرار ندهیم که اگر در درون خود با آن در فضای نیست‌انگاری روبه‌رو شدیم، اولاً: آن را بشناسیم و ثانیاً: راه عبور از آن را مدّ نظر داشته باشیم؟ آیا نمی‌توان گفت نیست‌انگاری به عنوان تقدیر تاریخی این دوران برای بشر جدید، به عنوان مهمانی ناخوانده در حال ظهور است؟ و آیا اگر قبل از جا خوش‌کردن نیست‌انگاری در درون سینه‌ها آن را نشناسیم، وقتی جان‌ها را فرا گرفت، آیا انسان‌ها پس از آن به سخنان انبیای الهی که از طریق دینداران مطرح می‌شود و متذکر راه‌های عبور از نیست‌انگاری می‌باشند، گوش می‌سپارند؟ وقتی تصویری از هدایتی که ماورای نیست‌انگاری است در نزد خود ندارند، چگونه به سخنانی گوش بسپارند که هیچ احساسی نسبت به آن سخنان در نزد خود ندارند. لذا در مقابل سخنان انبیاء این‌طور ندا سر دادند:

طوطی نقل شکر بودیم ما \*\* مرغ مرگان‌دیش گشتیم از

شما

هر کجا افسانه غم‌گستری است \*\* هر کجا آوازه مستنکری  
است

هر کجا اندر جهان فال بد است \*\* هر کجا مسخی، نکالی  
مأخذ است

در مثال قصه و فال شما است \*\* در غم‌انگیزی شما را  
مشتها است

آری! باید همین امروز از نیست‌انگاری سخن گفت  
هرچند به ظاهر آن سخن نابهنگام تلقی شود وگرنه  
فردا دیر است.

### حیاتی یکپارچه در درک غیب و شهود

18- اگر با طرح مباحث «راز نیست‌انگاری دوران» خواب راحت مخاطبان به هم می‌خورد

و در نتیجه ذهن‌های عادت کرده در آنچه هستند و در آن احساس آرامش می‌کنند، آشفته و

بی‌قرار می‌شود، آیا با این همه، طرح چنین نکته‌ای خبر از آن نمی‌دهد که راه تازه‌ای را باید در بستر حضور در آخرین دین یعنی دین اسلام مدّ نظر آورد؟ تا انسان‌ها بتوانند در این دوران هم شور دینی و حیات فعلی را در خود احساس کنند، حیاتی یک‌پارچه که انسان غیب و شهود را یگانه دریابد؟ آیا زندگی واقعی همان نیست که هستی را یک‌پارچه بیایم تا در عین آن که در معرض تجلیات الهی، در حال شدن قرار می‌گیریم، صراطی را که همواره برای رفتن است در مقابل خود بیایم؟ با نظر به خدایی که نه بیرون از جهان و نه بیرون از جان ما است. در این نوع حضور است که نه جایی برای ناامیدی می‌ماند و نه احساسی که انسان احساس بی‌معنایی کند که همان نیست‌انگاری است.

### زنده‌بودن کافی نیست

19- آری! زنده‌بودن کافی نیست، باید زندگی کردن را بیاموزیم و آن، در بستر حضور در صراطی پیش می‌آید که آن راه رونده خود را طوری در بر می‌گیرد که تجربه درک حقیقت در همان رفتن‌ها برایش پیش آید و این یعنی حضور در تاریخی که در این دوران با انقلاب اسلامی به ظهور آمده است و آینده خاصی را مقابل انسان می‌گشاید، به عنوان چشم‌اندازی برای حضوری بیشتر در نزد خود که در این حال انسان «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای». و این غیر از آینده‌ای است که جهان تکنیک مقابل انسان قرار می‌دهد که در آن، ماشین‌جانشین انسان می‌شود و به تدریج اختیار از بشر سلب می‌گردد، در حالی که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، به امکان‌هایی می‌اندیشیم که باید آغاز شوند و در آن خطر محوشدن و فراموشی بشر متوقف می‌شود و آدمیان با شأنی بس متعالی آماده سفر به سوی آینده‌ای می‌باشند که آینده اوهام و سوداها و ادعاهای محال نباشد که بستر فلاکت

بشریت‌اند و روندگان آن راه نمی‌دانند به کجا می‌روند زیرا تنها در طریق طرح‌های تکنیک پیش می‌روند.

### وقتی «برابری» به جای «عدالت دینی» می‌نشیند

20- اگر جهان انسانی در سراسر وجود خود، یک پارچه گنیش و حرکت است و انسان در چنین جهانی با اراده‌هایی که با نظر وجوه متعالی خود به خود معنا می‌بخشد و خود را هرچه بیشتر احساس می‌کند. حال اگر این انسان در چنین جهانی و با اراده‌هایی که دارد، در ارزش‌های دیروزین خود متوقف شود و خود را در همان مفاهیم نگهدارد، باید منتظر میهمان ناخوانده نیست‌انگاری باشد، حتی نیست‌انگاری دینی که در آن خداوند طوری احساس نمی‌شود که در همه امور انسان منشأ اثر باشد و او را در بر گرفته است تا معنای بودن و زندگی کردن را با حضور خدا احساس کند. این جا است که به جای عدالت دینی که مولای متقیان «علیه‌السلام» نماد آن است، «برابری» می‌نشیند، با همان روح سکولارزده آن و یا دموکراسی در جایگاه نظر به حقوق انسان‌ها قرار می‌گیرد که نماد آن، حضرت زین العابدین «علیه‌السلام» و رساله حقوق آن حضرت است. در حالی که مردمان به دنبال واژه‌ها و مفاهیمی هستند که آن واژه‌ها جوابگوی معنای امروزین آن‌ها باشند، امروزینی که بسی گسترده‌تر از حضور دیروزین است، آن هم با روبه‌رو شدن خدایی که در شأن امروزی‌اش به ظهور آمده است.<sup>7</sup> بشر امروز برای حضور در ابعاد متعالی و نهفته خود آماده نوعی گفتگو است که در آن گفتگو ابعاد متعالی او مد نظر آید و در این رابطه رهبر معظم انقلاب در پیام خود به امام جمعه بندرعباس در تاریخ 98/4/26 فرمودند:

7 - در این رابطه خوب است به آیه 29 سوره الزّحمن رجوع شود که می‌فرماید: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ».

«تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن و روی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه مؤکد اینجانب است.»

ملاحظه کنید که چگونه رهبر معظم انقلاب علاوه بر جریان‌های انقلابی و جوانان مؤمن، نظر به عموم مردم را توصیه می‌کنند، آن هم با رویی گشاده و دست مهربانانه و این به جهت وجدان تاریخی است که در عموم مردم نیز پیش آمده، امری که در شهادت‌الداغی ملاحظه کردید که چگونه مادر او با نوعی خودآگاهی تاریخی آن سخنان را بر زبان آورد.<sup>8</sup>

### وجود انسان همان حضور اوست نزد خود

21- ما برای درک عمیق‌تر خود و برای حضوری ماورای دوگانه‌های اثبات و نفی جبهه‌های سیاسی که عموماً ما را به بن‌بست‌ها سوق می‌دهند، نیاز داریم به صحنه‌های حضور تاریخی خود و درک جهانی آن نظر کنیم، تا نه گرفتار غرب‌زدگی روشنفکران کشورهای جهان سوم باشیم و نه گرفتار تحجّر و نفی هر آن کسی که مانند ما نباشد. در حالی که مردم ما در اصالت حضور تاریخی خود و با نظر به قامت بلند حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، در وجدان تاریخی خود، خود را انسانی حاضر در جهان جدید، می‌فهمند و نه انسان‌های محدود به قبیله، و در این راستا به خوبی یافته‌اند، راه نجات، به حضور در جهانی است که غرب در دل رنسانس با هزار امید مقابل خود گشود و نه راه نجات به بهانه دینداری و زهد، فرار کردن از زندگی است. زیرا آنچه غرب مدّ نظر انسان آورد کار انسان را به نیست‌انگاری کشاند و آنچه به بهانه زهد مصطلح مطرح است نوعی فرار کردن از زندگی است، در حالی که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ما را به اصالت‌های خود برگرداند و به حضور اکنون بیکرانه‌ای که معنای

8 - مادر شهید حمیدرضا الداغی می‌فرمایند: «من قبل از شهادت فرزندم قبول نداشتم شهید یعنی چه؟ می‌گفتم چرا رفتند که شهید بشوند؟ ولی الان می‌گویم، نه! آدم در موقعیتی قرار می‌گیرد که هیچ چیز برایش اهمیت ندارد، آن هدف مهم است. شهدا هدفشان خوب بوده.»

بودن ما است وارد نمود. حضوری که اضطراب را از انسان می‌زداید، زیرا وجود انسان همان حضور او است در نزد خود در عین قرب به حقیقتِ مطلق که همان «وجود» است و نیز گشوده شدن نسبت به هر آنچه آینه نمایش حقیقت است.

### حج و نماز و عبادات‌مان ناتمام بود

22- در راستای آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (الفی/11) باید گفت اگر متوجه و متذکر امکان‌هایی که با انقلاب اسلامی پیش آمده نباشیم که آن تولد دیگری است از معنایی که از خود داریم؛ «فردا»، تکرارِ «امروز» خواهد بود و این تکرار، بسترِ احساس نیست‌انگاری برای بشری است که ظرفیت حضور در تاریخی دیگر را دارا است ولی نمی‌داند چگونه ظرفیت‌های روی زمین مانده انسان با این حضورِ تاریخی به ظهور می‌آید، آن‌طور که با ظهور انقلاب اسلامی، دینداری تا میدان استکبارستیزی اوج گرفت و توحید الهی به زندگی برگشت، به همان معنایی که رهبر معظم انقلاب در سخنان اخیر خود فرمودند:

«حج؛ فراخوانی برای تمدن‌سازی است و همین که نام حج می‌آید جوان ایرانی باید یاد ظلم‌ستیزی بیفتد.» (1402/2/27)

خارج از حضور در تاریخ انقلاب، حج و نماز و روزه و اشک و مناجات‌مان ناتمام بود و از وجود تمدن‌سازی آن‌ها که جوابگوی ابعاد گسترده انسانِ آخرالزمانی است، غفلت شده بود. پس حال که خداوند می‌فرماید: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» پروردگارت رهایت نکرده و حال که «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» و آینده‌ای با حضوری برتر در میان است. «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» نعمت حضور در چنین تاریخی را بازگو

کن و متوجه آن حضور باش که جوابگوی اصیل‌ترین ابعاد انسانی‌ات می‌باشد، به همان معنایی که: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» به زودی پروردگارت عطایایی به تو می‌کند که از بودن این چنینی راضی خواهی شد. این است راز عبور از نیست‌انگاری این دوران.

در زندگی ضعیف، خود را باید ملامت کرد  
 23- فرمود: «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (الضحی/4) آری! با نظر به ناکارآمدیِ امروزین آنچه تا حال کارآمدیِ آن را تجربه کردیم، اگر با حضوری برتر و در ساحتی بس متعالی در ادامه دینداری خود حاضر نشویم، می‌توان پیش‌بینی کرد با نوعی برهوت روبه‌رو خواهیم شد که بسی خطرناک است، اگر حضور جدید دینداری را نادیده انگاریم و به تقابلی که بین درخشش «الضحی» و ظلمات فراگیر «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» نیندیشیم و متوجه نباشیم با نظر به چنین حضوری است که می‌توان به آینده‌ای پر بارتر نظر کرد و از حضور مبارک دیروزمان نیز بهره‌مند شد، و این یعنی «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» که نه بازگشتی است بریده از دیروز، و نه توقف در آن، دوره‌های مختلفی را پشت سر می‌گذارد. زیرا عودی است بعد از عودی، و این یعنی نوعی از زندگی که با سرشاری فراوان همراه است، یعنی همان وعده «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى». حال اگر خواستیم در چنین حضوری حاضر شویم باید به همان معنایی که در دیروز بی‌تاریخی، بی‌ماوا و بی‌هدایت و تنها بودیم،<sup>9</sup> و خداوند تنهایتان نگذارد نسبت به دیگر انسان‌ها که تنها و در عین محجوب‌بودن نسبت به حقیقت، طالب حقیقت‌اند؛<sup>10</sup>

<sup>9</sup> - «أَلَمْ يَجِدْ يَتِيمًا فَآوَى (6) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (7) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (8)

<sup>10</sup> - «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (9) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10)

بی تفاوت نباشیم و گرنه در زندگی ضعیف خود باید خود را ملامت کنید. در حالی که ذیل حضور در وحی الهی، زندگی شایسته آن است تا انسان بی‌نهایت بودن خود را هم‌اکنون احساس کند. پس ای رسول خدا بر آنچه در این حضور بعد از حضور دیروزین یافته‌ای، برای همگان گزارش ده، و این یعنی: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ».

### ایمان؛ زیباترین تماشاگری

24- ایمان، مسیر تماشاگری است و ذکر «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار به این زیباترین تماشاگری می‌باشد، وقتی که جهان را از ساحت بودن واقعی اش بنگریم و قرآن متنی است در راستای همخوانی با زندگی تا هر روز انسان‌ها از زندگی جدیدی با دیگر انسان‌ها سخن داشته باشند که چگونه باز دوباره خداوند به میان انسان‌ها می‌آید. پس «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» بدانید شما را رها نکرده و این یعنی بیکرانگی و جاودانگی خود را شعله‌ور و فروزان نگه داشتن، زیرا «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» و آن نهایی است که انسان در آن حالت از هر بندی که او را زمین گیر کرده رها می‌شود و هرگز در این حالت خواسته‌های بزرگ خود را از یاد نمی‌برد تا گرفتار کافه‌های پوچ دنیا گردد، زیرا با مژده «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» عزم نهفته‌اش سر بر می‌آورد و خود را درمی‌یابد که چه اندازه زندگی بزرگ است و نباید آن را کوتاه کرد تا گرفتار نیست‌انگاری می‌شویم.

### برای تولد اراده‌های بزرگ

25- اگر نیروی تخیل همواره توان آن را دارد که اوج بگیرد و باز اوج بگیرد، این یعنی انسان در نزد خود و در ابدیتی که با خود دارد در هیچ منزلی متوقف نمی‌شود و گرنه در آن صورت، ساحت زندگی به مرگ مبدل می‌شود، در حالی که انسان، «حی بن یقضان» است

یعنی زنده‌ای است فرزندِ بیداری با توجه به این امر که انسان همواره در حیات خود رو به پیش دارد، تنها باید مواظب بود خیال ما به بیراهه که همان انصراف از حضور توحیدی است، نرود، زیرا در آن صورت گرفتار تاریکی و تنگناهای خود می‌شویم، بدون پیداشدن راهی برای برون‌رفت از آن تاریکی‌ها. آیا ما در زندگیِ دنیایی خود آن تنگناها و تاریکی‌ها را تجربه نکرده‌ایم تا در صدد عبور از آن‌ها باشیم؟ چرا متوجه نباشیم خداوند برای تولد اراده‌های بزرگ‌مان انسان‌ها ما را بر سر دو راهی خاصی قرار داده و در وصف آن می‌فرماید: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ. وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ» (اللیل/آیات 1 و 2) تا به شب‌های تاریک زندگی اصالت ندهیم و گمان کنیم خداوند در مواقع سختی و در تنهایی‌های خاص با ما وداع کرده و رهایمان نموده. در حالی که در آن تنها گذاشتن‌ها، درخششی رضایت‌بخش در پیش است، یعنی: «وَكَسُوفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ». این جا است که باید در مسیر زندگیِ توحیدی و تاریخ توحیدی، به آینده‌ای بس متعالی امیدوار بود و اسیر نیست‌انگاری دوران نشد.

### چگونه می‌توان در این تاریخ بهترین حضور را داشت؟

26- وقتی متوجه باشیم در فضای نیست‌انگاریِ عصر جدید، جایگاه همه چیز به هم می‌خورد، حتی عرفان ما تبدیل می‌شود به امری جهت تولید «حال» و در چنین فضایی موجب از حضور در مقامات عالی عرفانی و سلوک در منازل غفلت می‌شود. آیا در چنین شرایطی نباید متذکر امری باشیم که امور خود را تاریخمند مدّ نظر آوریم؟ و به نیست‌انگاری موجود به عنوان امری تاریخمند نظر کنیم که مانند هوایی است که در آن نفس می‌کشیم ما را در بر گرفته و نباید آن را نادیده گرفت و در مقاطع مختلف زندگی که رابطه انسان با خودش و با دیگران و با خدا به هم خورده، از حضور آن غافل بود، بلکه باید وارد این پرسش شد که چگونه می‌شود در این تاریخ، آری! در همین تاریخ که انسان سوژه خود شده و جهانی جز

جهانی که خودش در نزد خودش حاضر است و برای او جهانی دیگر نیست، چگونه می‌تواند بهترین حضور را داشته باشد؟ آیا حضور در تاریخ توحیدی انقلاب، همان بهترین حضور نیست؟ و آیا معنای «امید» و «ایمانی» که رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله تعالی» در راستای جایگاه عزت ایران در نظم جهانی پیش رو مطرح می‌کند<sup>۱۱</sup> با توجه به همین بهترین «بودن» و بهترین «حضور» نمی‌باشد؟

### بودنی که عین اندیشیدن است

27- یکی از عوامل بروز نیست‌انگاری که برای یک ملت پیش می‌آید، انکار ریشه‌های فرهنگی و تاریخی آن ملت است، امری که در ذات مدرنیته نهفته است، در هر جایی که باشد، چه در محل ظهور خود یعنی در جهان غرب و چه در هر کشور و قومی که به میان آید و عملاً آن قوم را چند تکه می‌کند، مگر آن که بتوانیم با ارتقای روحیه «امید» و «ایمان» در مدار انقلاب اسلامی و ایران از نیست‌انگاری و چند تکه شدن که زندگی را بی‌معنا می‌کند، عبور کنیم و به جای گریختن از مسئولیتی که بر دوش داریم و به جای آن که خود را در بودنی بیکرانه از دست بدهیم و به جای فروافتادن در مرداب روزمرگی و بالا و پایین شدن‌های بی‌ثمر؛ در آینده‌ای حاضر شویم که شمع روشنی‌بخش انقلاب اسلامی توسط حضرت روح الله «رضوان‌الله تعالی علیه» آن آینده را روشن و با معنا کرده است. این است معنای «بودنی که عین اندیشیدن است» زیرا فهم، آن گاه که تاریخی باشد نظر به بودنی دارد بسی اصیل. مگر نه آن که زیستن، همان حضور در گذشته‌ای است که رو به آینده دارد، آینده‌ای که همچنان باید ادامه داشته باشد؟ زیرا حقیقت اگر از جهتی در رخدادهای تاریخی رُخ می‌نمایاند، از

11 - به بیانات رهبر معظم انقلاب که در سالگرد رحلت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در حرم ایشان در تاریخ 1402/3/14 ایراد فرمودند، رجوع فرمایید.

جهتی دیگر همواره در مأوای خود پنهان است، چرا که «بودن» همواره بیش از آن است که می‌نماید و غفلت از این امر همان فروافتادن در نیست‌انگاری است و یأس از «زندگی» و از «بودن».

### فن زیستن در خویشتن

28- آری! در این مسابقه‌ای که مسابقه برای هرچه بیشترداشتن امکانات دنیایی است، آن که می‌بازد انسان است. این نوع مسابقه که مسابقه برای هرچه بیشترداشتن است، ناشی از غفلت از ایمان و خداباورانه زیستن می‌باشد، در حالی که خداباوری ابراهیم‌گونه که انسان در آن نظر به ملکوت دارد، صرفاً باور به خدای خالق نیست بلکه نظر به خدایی است که به ما معنا می‌بخشد و دردی که از بی‌خدایی داریم را التیام می‌بخشد.<sup>۱۲</sup>

با توجه به نکته فوق وقتی حقیقتاً «فن زیستن در خویشتن» به ظهور آید، انسان خود را جهانی می‌یابد که نه تنها همه انسان‌ها، بلکه خداوند در آن جای دارد و با توجه به چنین حضوری است که می‌توان در جهان جدید حاضر بود تا نه گرفتار خودبنیادی شویم و نه گرفتار نیست‌انگاری.

ملاحظه کرده‌اید بعضی‌ها با خداباوری هم از خود بیگانه می‌شوند و در چنگال نیست‌انگاری قرار می‌گیرند، زیرا در نسبتی که باید از درون خود و با نظر به هستی خود با خدا برقرار کنند وارد نشده‌اند که در این زمانه همان نسبت با خدای انقلاب اسلامی است و حضور در نظر به یگانگی خداوند که نه تنها خود خداوند با وجود خود بدان گواهی می‌دهد،

12 - قرآن در رابطه با یقین حضرت ابراهیم «علیه السلام» به حقایق می‌فرماید: « وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ » (انعام/ 75)

فرشتگان و صاحبان علم و اندیشه نیز در چنین حضوری قرار می‌گیرند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ...» (آل عمران/18)

### رابطه بین نیست‌انگاری و آخرین انسان

29- انسانی که به هیچ ارزشی نمی‌اندیشد، عملاً بدون این که بداند در همه کارهایش نماد نیست‌انگاری است، در دورانی که نمی‌توان نسبت به زمانه خود و نسبت به نیست‌انگاری فکر نکرد و از پرسش نسبت به این که بین آخرین انسان و نیست‌انگاری چه رابطه‌ای است بی‌تفاوت بود.

در فضای اندیویدوالیسم و فردگرایی، انسان تبدیل به ذره و اتمی می‌شود که جایی برای همبستگی با دیگران برایش باقی نمی‌ماند، در غلبه چنین فردگرایی که شاخصه این دوران است، هر کس جهنم دیگری است و تقدیر مشترک در آن قابل درک نیست و با مرگ خدا به همان معنایی که انسان‌ها به هیچ ارزشی نمی‌اندیشند، آخرین سنگر زندگی اخلاقی فرو می‌ریزد.

با توجه به امر فوق یعنی دهشت جهان بی‌خدا و فقدان معیار، زندگی چه معنایی دارد؟ از آن جهت که شیطان جای خدایی را می‌گیرد و بی‌معنایی زندگی رُخ می‌نماید. این واپسین انسان در چنین شرایطی هر معنایی که متذکر اصالت هستی انسان باشد را مسخره می‌کند، و انسان‌ها همچون رمه‌ای بدون شبان همه یکسان‌اند و نیست‌انگاری در این جا سر بر می‌آورد و افراد در این حالت گمان می‌کنند می‌توانند خوشبختی را اختراع کنند، بدون حضور در هستی خود که عین ربط به هستی بیکرانه است.

آیا می‌توان گفت آن که از نیست‌انگاری سخن می‌گوید بسیار زود آمده و زمان‌اش هنوز فرا نرسیده؟ آیا آن که می‌گوید مسیح فرزند خدا است، خودش خدا را نگشته است؟ با توجه به این که بحث از مرگ خدا، بحثی است تمدنی و فرهنگی و نه اثبات و نفی خدا.

**حضور در راهی که هر روز با بامدادی نو شروع می‌شود**  
30- اگر در روح جوانان امروز ذوق حقیقت جویی به صورت‌های مختلف قابل مشاهده است، برای هرچه بیشتر حاضر شدنشان در آن چه روح آنها به دنبال آن است، شایسته است تا خود را در «حضور بی‌کرانه اکنون جاودانه‌اش» نگه دارند تا امید در آنها زنده بماند و فرزند تاریخ خود شوند، در این حالت است که همواره خود را در راه و در صراط مستقیم احساس می‌کنند، راهی که هر روز با بامدادی نو شروع می‌شود، ولی اگر جوانان ما جواب آن روح را در آن حضور که ادیان توحیدی به خصوص توحید قرآن متذکر آن است، ندهند و خود را در جهان گسترده توهمات، به گمان گستردگی بیشتر حاضر کنند، چیزی نمی‌گذرد که با احساس بی‌محتوایی که در جهان توهمات به سراغ آنها می‌آید، گرفتار نیست‌انگاری می‌شوند و پوچی‌ها شخصیت آنها را فرا می‌گیرد.

**خطر تبدیل امتحانات الهی به رنج‌های غیر قابل تحمل**  
31- وقتی باورها تنها در محدوده مفاهیمی که حکایت از وجود حقیقت می‌کنند در میان باشد، حقیقت گم می‌شود و شور زندگی حقیقی که با انس با حقیقت در جلوه‌ها و مظاهر مختلفش به میان می‌آید، به حاشیه می‌رود و جای آن را روزمرگی‌های سرد و تکراری می‌گیرد و امتحانات الهی که زمینه

کمال انسان است به رنج‌های غیر قابل تحمل تبدیل می‌گردد، در این فضا نیستانگاری رخ می‌نماید، زیرا انسان نتوانست خود را طوری احساس کند که در میدان امتحانات الهی نسبت او با حقیقت در میان باشد، با درک هستی خود و نسبتی که با هستی برایش پیش می‌آید؛ در به تعادل آوردن درک وجود، به عنوان حقیقت از طریق عقل و درک «وجود» به عنوان حقیقت در مظاهر اسماء الهی، به نور جان. در حضوری این چینی که به میان آوردن عقل و قلب است، بشر جدید می‌تواند جواب بودن خود را بدهد و از نیستانگاری این دوران عبور کند.

### نسبت خودبنیادی بشر و نیستانگاری

۳۲- در نگاه بشر جدید «واقعیت» یعنی واقعیت در نزد من، هر چند خارج از علم بشر نزد خود، چیزهای هست که او نمی‌داند. از این جهت می‌توان گفت: این‌که «واقعیت» یعنی آنچه نزد انسان است، یعنی خدا شدن و شیرشدن بشر. بعد از زمانی که بشر شتر بود و باری را به دوش می‌کشید که بار خودش نبود و آن مربوط به تاریخ فرمانبرداری بشر بود. از نظر نیچه - به عنوان بازگوکننده روح بشر جدید- مسیحیت بار به دوش بشر بود.

با دانایی مطلق بشر که «واقعیت» آن چیزی است که نزد بشر است خدا می‌میرد، زیرا بشر، خدا شده و نیستانگاری از همین‌جا روحی می‌شود که خود را در اوج دانایی مطلق بشر در درون انسان جدید خود را ظاهر می‌کند.

با توجه به نکته فوق، دانایی مطلق و خودبنیادی بشر، مرحله‌ای است که با اضطراب و نیستانگاری او همراه است و با شیرشدن او پیش می‌آید، از آن

جهت که با خدایش انسان و با مرگ خدا زیر پایش خالی می‌شود.

البته معلوم است که درک اضطراب و نیستانگاری، امری است حضوری و چون ما محتاج تجدید هستیم و در دل تاریخ تجدید، انسان سوژه خود شده؛ خودبنیادی و نیستانگاری را درک نمی‌کند و کار زردشت به عنوان نماد کسی که متذکر روح تاریخی است که خدا مرده است، تذکر به نیستانگاری است و البته این کار، کار آسانی نیست، تنها از ابرمرد و ابر انسان که زمانه خود را می‌شناسد برمی‌آید.

نیستانگاری آن است که برترین ارزشها، ارزش خود را از دست می‌دهند و هدفی در میان نمی‌ماند، لذا وقتی هدفی و ارزشی در میان نباشد، احترام به کسی، با کشتن او مساوی است. زیرا تفاوت این دو عمل، در صورت بقای حضور خداوند و با ارزشبودن ارزشها معنا می‌دهد. در واقع می‌توان گفت نیستانگاری، منطق پنهان فرهنگ غربی است که در دوره تجدید آشکار شد و به نحوی جهان را از خود متأثر کرد.

با این‌که نیچه مسئله کشف حقیقت را در تاریخ تجدید و شیرشدن انسان منتفی می‌داند، باید به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نظر کرد، تا انسان در عین آن که شیر است و عقل خود را محور نهست‌ها «نیست‌ها» می‌داند هیچ امری را به صورت تحمیلی نمی‌پذیرد، با انتخابی بزرگ، بر اصیلترین ارزشها نظر دارد و به یک معنا خدا را به صورتی که بشر آخرالزمانی می‌تواند با او مرتبط باشد، به زندگی برمی‌گرداند.

### تهی‌بودن پناه بشر جدید

۳۳- گریختن به امر موهوم در تاریخ تجدد در همه انسان‌ها به ظهور آمد، منتها متفکران متوجه این امر، یعنی وضع تهی‌فعالیت‌های بشر جدید هستند. یعنی متوجه تهی‌بودن پناه بشر جدید که همان مفهوم گرایی به جای حقیقت‌گرایی است، می‌باشند. تفکر جناب ملاصدرا و جناب هایدگر زمینه‌ای است جهت اندیشیدن به نیست‌انگاری و نحوه عبور از آن.

غفلت از ریشه نیست‌انگاری که همان غفلت از هستی است عملاً زندگی را همچنان سرد و بی‌روح نگه می‌دارد، زیرا با غفلت از «وجود» و فرورفتن در سوپژکتیویته، انسان معیار حضور موجوداتی است که به وجود آمده‌اند و معیار به حضور نیامدن آن‌هایی است که به وجود نیامده‌اند. حال باید از خود پرسید آن انسان چگونه انسانی است که «وجود» برای او به به ظهور می‌آید؟ انسانی که دیگر آن انسان، انسانی نیست که حضور عالم غیب برایش معنا نداشته باشد؟ و آن انسان، انسانی نیست که در حصار آن چیزی باشد که تنها ظاهر است، و اتفاقاً آن انسان عین تعلق‌داشتن به اموری است که ظاهر و محسوس نیستند، به همان معنایی که عالمی دیگر بباید.

تاریخ تجدد، تاریخ غفلت از عوالمی است که محیط بر انسان‌اند و او آن‌بخش مستور را فراموش کرده و با این غفلت متجدد شده و در این صورت هستی ما دیگر با آن بخش مستور عالم معنا نمی‌شود و این است راز نیست‌انگاری که با خودآگاهی نسبت به آن و با برگشت به هستی در احساس «عین الربط» بودن انسان نسبت به آن، از قدرت و احاطه فرو می‌افتد.

### راه رهایی از تاریخ تجدد

۳۴- دکارت می‌خواهد در انسان شناسی جدید سکنا  
 گزینند که در آن امکان شک نباشد و آن انسانی است  
 که می‌اندیشد و نسبت میان اندیشه و هستی را درک  
 می‌کند. در این‌جا در نظر دکارت حقیقت، همان بودن  
 انسان است و انسان، ملاک هستها و نیستها می‌شود  
 و البته این غیر از آن است که انسان با نظر به  
 هویت تعلقی خود متوجه حقیقتی ماورای وجود خود  
 می‌باشد، بدون دوگانگی بین خود و حقیقت هستی.  
 بشر غربی با غفلت از هویت تعلقی انسان نسبت  
 به حقیقت، عملاً از حقیقت دست کشیده است و این  
 یعنی دست کشیدن از انسان جویای معنا که همان  
 نیست‌انگاری است، به همان معنایی که  
 نیست‌انگاری فراموشی «وجود» است و گسیختگی نسبت  
 انسان با هستی.

اگر تفکر آینده تفکری باشد که بشر را متذکر  
 هستی، به معنای اصالت وجود و عین الرب بودن  
 انسان نسبت به هستی می‌کند، ما از تاریخ تجدد  
 رها می‌شویم و به جای مشغول شدن به ذهنیات خود  
 و عدم تفکر، در «وجود» سکنا می‌گزینیم و دیگر  
 در استیلای تکنولوژی که حاصل سوبژکتیویته است  
 قرار نخواهیم گرفت و جهان دیگری آغاز می‌شود که  
 انقلاب اسلامی متذکر آن است.

### رابطه میان امر تاریخی و حقیقت

35- دستیابی به نظام معرفتی اصیل امکان تبیین  
 و دفاع از امور دینی را فراهم می‌کند و بشر جدید  
 را متوجه جهان گمشده‌ای می‌کند که در جان خود به  
 دنبال آن است، در تاریخی که پیش‌فرض‌های دیروزین  
 او فروریخته و نیاز به تفسیر دیگری از عالم قدس

دارد، به همان معنایی که میان امر تاریخی و حقیقت رابطه برقرار است و به جای جزم اندیشی نسبت به حقیقت، در هر مظهری و هر زبانی، متوجه حقیقت می‌شود و ریشه‌های حکمت معنوی خود را به معاصرت در می‌آورد و از این طریق عبور از آن نیست‌انگاری که بالاخره برای بشر جدید پیش آمده، ممکن می‌گردد.

### 36- زندگی در زمان آنفسی انقلاب اسلامی

با توجه به این‌که ما با حضور تاریخی خود متوجه «زمان آنفسی» که از درون احساس می‌شود می‌باشیم و آن زمان، غیر از زمان تقویمی است، حال باید از خود پرسید ما در چه زمانی زندگی می‌کنیم؟ و زمان حقیقی ما کدام زمان است، آیا در زمانی که در درون ما است و به آن فکر می‌کنیم، حاضریم؟ به همان معنایی که تفکر تاریخی است و یا در زمانی حاضریم که تقویم‌ها تعیین می‌کنند؟<sup>13</sup> در این راستا می‌توان به نکات زیر نظر کرد:

1- با توجه به امر فوق و حضور در زمان آنفسی که هرکس در درون خود آن را احساس می‌کند، باید از خود پرسید ما با نسل جدید چند سال فاصله داریم؟ آیا زیست‌جهان آن‌ها را می‌شناسیم تا مناسب

---

13 - از حضرت صادق «علیه السلام» داریم: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِبَلْسَانِهِ» (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص: 74) بر انسان عاقل لازم است که نسبت به زمان خود آگاه و بصیر باشد و بر اساس شأن خود با هر چیزی روبه رو شود و حافظ زبان خود باشد تا مطابق درک زمانه خود سخن بگوید. یا از حضرت علی «علیه السلام» داریم: «أَعْرِفْ النَّاسَ بِالزَّمَانِ، مَنْ لَمْ يَتَّعِجْ مِنْ أَحْدَائِهِ.» (غرر الحكم و درر الكلم، ص: 480) زمان‌شناس‌ترین مردم کسی است که از آنچه پیش می‌آید تعجب نمی‌کند. زیرا ظرفیت و امکانات زمانه خود را می‌شناسد که چه ظرفیت‌هایی دارد و چه امکانات و ظرفیت‌هایی را ندارد. این است معنای زمان‌شناسی شهدا و متفکر بودن آن‌ها.

زمانه‌ای که آن‌ها در آن زیست می‌کنند با آن‌ها رابطه داشته باشیم؟ زیرا غفلت از این موضوع موجب فاصله و شکافی بین ما و نسل جدید خواهد شد، در حالی‌که باید فرزند زمان خویش باشیم و از این جهت نباید این موضوع به حاشیه رود.

2- اگر در آموزه‌های دینی خود داریم: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ

خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» بدین معنا که یک شب می‌تواند از هزار ماه برتر باشد، باید از خود بپرسیم آیا ما در زمانی قدسی که با انقلاب اسلامی پیش آمده است، حاضریم و به آن فکر کرده‌ایم؟ حضور در زمانی که دیگر زمان تقویمی نیست، بلکه در جای خود لیلۃ القدری است برتر از هزار ماه تقویمی.

3- حضور زمان انفسی که انقلاب اسلامی در نظرها می‌آورد، انسان را به جهت تفکر تاریخی‌اش، متفکر می‌سازد تا آنجایی که می‌تواند در عین حضور در آینده، با گذشته تاریخی خود مأنوس باشد، مثل زندگی و انس با اصحاب امام حسین «علیه السلام» که با حضور در گذشته تاریخ قدسی خود در آینده خود با هویتی قدسی حاضر می‌شویم.

4- از آنجایی که حضور تاریخی، امری است درونی و با جان انسان‌ها ارتباط دارد و هستی انسان را با انسان در میان می‌گذارد، نمی‌توان حضور تاریخی را صرفاً با امری مثل اطلاع یافتن از موضوعات و وقایع تاریخی به دست آورد، زیرا حضور تاریخی امری است مربوط به تقدیر انسان‌ها، ذیل اراده الهی و انسان تنها می‌تواند سعی کند خود را ذیل آن اراده قرار دهد و به یک معنا خود را در تقدیر الهی حاضر کند و البته این امر، امر بسیار مهمی

در رابطه با واقع بودگی انسان و نجات از بی‌تاریخی او می‌باشد.

5- ما با فرهنگ سنتی خود در صورتی که بشر جدید را و جهان جدید را بشناسیم، می‌توانیم رابطه برقرار کنیم، به‌خصوص در زمانه‌ای هستیم که فرهنگ مدرن توانایی‌های خود را نسبت به وعده‌هایی که به بشر جدید داده بود، از دست داد، با توجه به این امر باید در رابطه با حضور انسان جدید در مساجد، به جای این‌که ظاهر مساجد را به سبک فرهنگ مدرن آرایش دهیم، باید مساجد طوری باشند که انسان‌ها احساس کنند در خانه و مأوای اصیل خود حاضر شده‌اند.

6- با توجه به ظرفیت بشر جدید باید شعارهای دینی حالت سرگرمی و به تعبیری حالت کارناولی پیدا نکند و از پرسش‌های اصیلی که این بشر با آن روبه‌رو شده، غفلت گردد و صرفاً به حجم شرکت کنندگان دلخوش باشیم، غافل از آن‌که انسان جدید به اصطلاح آنلاین است و پرسش‌هایی دارد که باید متفکرانه به آن پرسش‌ها جواب داد، تا گمان نکند بنا داریم ما با نوعی سطحی‌نگری، تحجری را در رابطه با سنت‌های خود به او تحمیل کنیم. با این‌که همه می‌دانند سنت‌های ارزشمند، چنانچه احیاء نشوند نوعی تحجر و داعشی‌گری به بار می‌آورد، با این‌که می‌توانسته‌اند از طریق همان سنت‌ها، چنانچه احیاء شوند، افق جدیدی را در مقابل مخاطبان بگشایند.

7- فراموش نکنیم که بشر جدید فهم خاصی نسبت به خود دارد و باید تکالیف شرعی را مبتنی بر همان فهمی که او از خود دارد، با او در میان گذارد و مسلماً با نظر به وجوه متعالی بشر جدید

تکالیف شرعی در عالی‌ترین سطح برای او قابل پذیرش است، مشروط بر آن‌که گرفتار سطحی‌نگری در امر ارائه معارف عالیه دینی نشویم و به صرف گستردگی آموزه‌های دینی از عمق آن‌ها و وجوه لیلۃ القدری‌شان که همان توجه به زمان قدسی است، غفلت نشود.

8- چه سود می‌برد انسانی که به گمان خود بر عالم مسلط شده ولی بر نفس خود مسلط نباشد و در درون خود به جهت آنکه به ابعاد روحانی‌اش توجه نکرده، احساس نارضایتی فراوانی بکند که اصطلاحاً به آن «نیستانگاری» یا «نیهیلیسم» می‌گویند. آیا با حضور تاریخی نسبت به انقلاب اسلامی، به عنوان زمانی قدسی و لیلۃ القدری تاریخی ما، با کانونی امیدبخش در جهان کنونی روبه‌رو نیستیم تا بشر از بی‌افق‌بودن‌هایی یابد؟

### ما تنها نمی‌میریم

37- اگر آفرینش برای هرچه بیشتر سرمست‌شدن انسان است، با به‌سربردن با خود و حضوری که از طریق وجود خود با وجود بیکرانه برایش حاصل می‌شود، پس ما به یک معنا هرگز تنها نمی‌میریم<sup>14</sup>، بلکه با حضوری در خود به‌سر می‌بریم که در طلب حضور در بیکرانگی وجود است. حال چگونه باید با خود به‌سر ببریم که تنهایی‌های دنیایی ما سراسر حضور باشد، نسبت به «وجود» و درک حضور اکنون بیکرانه جاودانه ما. پس مشغول‌کردن خود به اموری که ما را از حضور اکنون بیکرانه خود غافل کند،

14 - به تعبیری زبان حال هر کس در آن حالت می‌تواند این باشد که «حال من بد نیست در تنهایی‌ام / با خودم در خلوتم تنها نی‌ام»

هرچه هست درمان احساس تنهایی نیست، وسایلی هستند جهت غفلت از آن حضور که راه است و نه چاه، و پاسخی است به هستی خود برای رهایی از نیست‌انگاری.

### 38- انقلاب اسلامی؛ راهی برای درک وجودی خود و درک جدیت نیست‌انگاری

#### سوال:

سلام خدمت استاد گرامی، متنی که به نظرم رسید خدمتتان عرض می‌شود بلکه مورد بحث و نقد و بررسی واقع گردد.

با توجه به اینکه ولایت انبیاء الهی تاریخ را رقم می‌زند، زیرا آنچه که باعث ایجاد تاریخ می‌گردد ظهور اسماء جدید است و هر پیامبری با مقام ولایت خود اسمی را شکوفا می‌کند که تا قبل از آن در خفا قرار گرفته بوده است، لذا ولایت خاتم الانبیاء که جامع‌ترین ولایت تاریخ بشریت بوده است، «اسم الله» اجمالی را ظاهر کرده است که با اوصیای ایشان این اسم به تفصیل می‌رسد و تفصیلی‌ترین حالت آن با ظهور مهدی موعود «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» آغاز می‌گردد، و در دوران ایشان آنچنان این اسم تفصیل ادامه می‌یابد که به انتهای تفصیل در دنیا برسد و بعد از آن قیامت محقق می‌گردد، لذا قیامت «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» است، زیرا اسم جامع الله به تفصیل در آمده است و تا این تفصیل به نهایت خودش نرسد قیامت امکان تحقق ندارد زیرا تا وجود به نهایت آشکارگی نرسد قیامت نیز ظاهر نمی‌گردد، پس قیامت چیزی جز تفصیل و آشکارگی وجودی نمی‌باشد و به همین جهت در روایات تأکید شده که قبل از قیامت باید مهدی امت ظهور کند، حتی اگر یک روز قبل از قیامت باشد، حال اگر انقلاب اسلامی مقدمه

ظهور باشد پس این انقلاب آغاز خروج از نیست‌انگاری به سمت هستی‌انگاری است، زیرا دوران نیست‌انگاری دوران جدایی بشر از تاریخ هستی است که افق هستی‌مندی خود را گم کرده است و گرفتار نیهیلیسم گشته است، ظاهراً تاریخ نیهیلیسم امر وجودی نیست بلکه دورانی است که اسم الله به خفا رفته است، در حالی ظرفیت تاریخ با بعثت خاتم الأنبياء (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) زمینه ظهور اسم الله گشته است و بشر جدید آن را به خفا برده و همه ادیان و مکاتب ذیل این نیهیلیسم در حال ادامه حیات هستند، پس تمام ادیان به معنایی ادامه نیست‌انگاری هستند و قادر نیستند وجود را آشکار کنند، حتی شیعه، بدون انقلاب اسلامی، هر عملی در دوران نیهیلیسم، ادامه نیهیلیسم است، اگر جریانی بتواند ما را از نیهیلیسم زمان، کمی جدا کند ما را وارد تاریخ هستی‌انگاری می‌نماید، پس وجهی از مهدی موعود را به ما نشان داده است و قیامت ما که همان وجه وجودی ماست را بر ما آشکار کرده است، این وجه وجودی با انقلاب اسلامی آغاز شده است چون تنها جریانی که در تضاد با تمامیت غرب است، انقلاب اسلامی بوده، و مابقی جریان‌های دینی و شرقی همه تسلیم غرب شده‌اند از جمله شیعه غیر انقلابی. ولی انقلاب به اندازه‌ای به بلوغ نرسیده که بتواند نفی تاریخ نیست‌انگاری کند و اگر به مرتبه‌ای از بلوغ رسید که چنین نفی‌ای در آن پیش آید، آنگاه تاریخ ما هستی‌انگارانه خواهد شد. لذا در دوران انقلاب اسلامی با دو معضل روبرویم، اول آنکه انقلاب قدرت نفی نیهیلیسم را ندارد بلکه تذکر یا هشدار به بحران نیهیلیسم است، دوم آنکه در دوران انقلاب مجبور به فکر کردن به توسعه یافتگی هستیم که ادامه مدرنیته است، زیرا در تاریخ نیهیلیستی در حال نفس کشیدن هستیم و امکان تنفس بدون توسعه یافتگی یعنی بحران در زندگی این تاریخ. ولی انقلاب اسلامی چون آغاز تاریخ هستی‌انگاری است، از طرفی تسلیم نیست‌انگاری نمی‌شود نمونه‌اش مقابله با غرب و موفقیت انقلاب در مقابله با آمریکا است که ظهور این امر سیاسی ریشه در هستی‌انگاری انقلاب دارد. از طرف دیگر نیهیلیسم بر ما ولایت دارد و

قدرت ره‌اشدن از نیهیلیسم را نداریم و نمونه آن بحران‌های اجتماعی است که نسل ما با آن مواجه می‌گردد. حال آیا راهی جز فرهنگ انتظار در دوران انقلاب اسلامی، در مواجهه با نیست‌انگاری داریم؟ راهی که انتظار به ما نشان می‌دهد آن است که در مقابله با تاریخ و زمانه عجله نکنیم و راه برون رفت از آن با انقلاب اسلامی است، شاید خود انقلاب همان انتظار است، زیرا انقلاب ما را به جهانی مابین دو جهان وارد می‌کند که ما را در بین جهان نیست‌انگاری و جهان هستی‌انگاری قرار می‌دهد، پس کسی که خود را از انقلاب جدا کرده است چگونه می‌تواند مدعی انتظار باشد، انتظاری که در دوران غیبت ما را به عبد تبدیل می‌کند، پس انقلابی بودن ما، انتظار و عبودیت ماست، و از اینجاست که اگر انتظار برترین عبادت است، انقلابی بودن ما نیز برترین عبودیت است و این جا است که سلوک فردی بی‌معنا می‌شود و سلوک انقلابی معنادار می‌گردد، زیرا سلوک فردی بدون انقلاب ادامه نیهیلیسم است، و هیچ وجهی از وجود را بر ما آشکار نمی‌کند. انقلاب به تعبیر مرحوم علامه حسن زاده آملی ظهور صغری است، پس آغاز آشکارگی هستی است و خروج از نیست‌انگاری، لذا بدون انقلاب و بیرون از آن نه وارد تاریخ هستی‌انگاری می‌شویم، نه انتظار داشتن معنا و مفهومی دارد.

دوران نیست‌انگاری تاریخ خفای «اسم الله» است و انقلاب اسلامی آغاز خروج از این خفا و آشکارگی وجود است، تاریخی که هایدگر آرزو داشت خدای رهاکننده از نیهیلیسم را ببیند. آنچنان که فردید می‌گفت که کاش هایدگر بود و خدای خمینی را می‌دید که همان خدایی است که ما را نجات می‌دهد. ما در عین توسعه یافتگی که توجه به تاریخ نیست‌انگاری برای ادامه حیات در این تاریخ است، باید به انتظار توجه کنیم که همان توجه به انقلاب اسلامی می‌باشد. الله اعلم

### پاسخ:

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین‌طور است که می‌فرمایید. آری! اگر انقلاب اسلامی را پاس میداریم به جهت آن است که در آن انقلاب توحیدی و در دل تاریخی که حضرت امام و شهدا آغاز کردند، بالقوه‌گی‌هایی هست که جهان ما را و خود ما را به حضوری می‌رساند که هستی خود را و هستی عالم را یک‌جا درک می‌کنیم و می‌فهمیم چگونه جناب صدرالمতألّهین فهمی را به میان آورده است که چگونه جهان و انسان در حال قیامت‌شدن است و بدین لحاظ همچنان که متذکر شده‌اید «انتظار»، یک نوع سلوک است در تاریخی که از یک طرف آینده‌ای در پیش رو دارد که همان نظر به حضور و ظهور حضرت مهدی «عجل‌الله تعالی فرجه» می‌باشد و از طرفی در غیبت آن نوع حضور، انسان گرفتار خودبنیادی شده است که همان زمینه نیهیلیسم است. این‌جا است که می‌توان همراه با سخن جنابعالی هشدار داد آن کس که خود را از انقلاب اسلامی جدا کرده، نمی‌تواند در حضوری قرار گیرد که با «انتظار» پیش می‌آید و عملاً این افراد درکی از «اسم الله» ندارند تا بخواهند از اجمال آن اسم به سوی تفصیل آن در خود سیر کنند و کسی که درکی تاریخی از حضور «الله» ولو به اجمال ندارد، عملاً از خودش که به عنوان خلیفه الله حامل اسم «الله» است؛ ندارد. و این اصل و اساس نیهیلیسم است.

با توجه به نکات فوق، حال این سؤال می‌ماند که ما چگونه با حضور در انقلاب اسلامی و درک اسم «الله» در خود، بودن خود را احساس کنیم؟ که بحث انقلاب اسلامی از این زاویه جایگاه بسیار مهمی دارد و جنابعالی نیز متذکر چنین جایگاهی برای انقلاب اسلامی شده‌اید، به عنوان راهی برای درک وجودی خود از یک طرف و عبور از نیهیلیسم از طرف دیگر. که البته این نوع بودن، شدت و ضعف و قبض و بسط خود را دارد، چیزی که حتی برای جناب حافظ همانند کسانی که در پیاده‌روی اربعینی این سال‌ها حاضر شده‌اند، پیش می‌آید، امری

که در شرح غزل شماره 127 مدّ نظر قرار گرفته، تا نه از جدّیت حضور تاریخی خود و درک خلیفه اللّهی مان در جان خود غفلت کنیم و نه از جدّیت نیهیلیسم و نیست‌انگاری غافل باشیم. موفق باشید.

## نیست‌انگاری، یا با نظر به حضوری تاریخ توحیدی و یا سَقَط شدن

سوال:

39- بسم الله. آیا راهی هست که از خردشدن استخوان‌مان در پوچی روزگار به در آییم؟ آیا راهی هست که هر چند وقت یک‌بار از گذشت روزها به تنگ نیامده و آرزوی مرگ نکنیم؟ به چگونه بودن دچار شده‌ایم که گاه و نه، شاید همیشه، دیگری را کینه‌مندانه مزاحم بودنمان می‌یابیم؟ و می‌دانیم که راه باز است ولی می‌یابیم که ما راهرو نیستیم... آری! راه باز است... از اشکی که هنوز که هنوز است، بی‌هیچ دلیل و فقط با دیدن عکسی از وجهه حاج قاسم می‌ریزیم، با تمام بی‌رنگی و خلوص‌اش، پیداست که راه هموار است. اما همواری که سخت دشوار می‌نماید... آری! همچنان باید رفت و همچنان باید گفت و باز سکوت. باید ایمان آورد و باز کافر شد. باید یقین کرد و مدام پس زد، چاره‌ای نیست. به تنگ آمده‌ایم از این دویدن‌ها به شوق حضوری که رخ می‌نمایاند و باز نشستن و به تنگ آمدن، نمی‌دانم به خویش حق بدهم که باید بی‌تاب شوم یا نه. چه ظرفیتی می‌خواهد و چه همّتی که خود را در جهانی که شما از آن تعبیر به «جهان بین دو جهان» می‌کنید، بتوان حاضر کرد؟ و قطعاً همّتی متعالی نیاز دارد که اگر سهل بود گرفتار چنین نسبت‌ها و وضعی که هم‌اکنون داریم، نبودیم. شاید و نه شاید که قطعاً همّتی می‌خواهد متعالی و این همّت‌های کوچک‌مان است که ما را

به تنگ آورده! آخر، آن همّت بزرگ کجاست؟ ما گریسته‌ایم، در بی‌رنگی، در اخلاصی که به تعبیر زیبایان گریه‌ای که گویا در عرش حاضر شده‌ایم. نه در طلب بهشت و نه ترس از جهنم و نه به طمع این که چیزی شویم و همه این‌ها را قلب‌مان درک کرده است. با باکری‌ها و حاج‌احمدها و حاج‌قاسم‌ها چه گریه‌ها که نکرده‌ایم. و باور کنید که قلب‌مان در شوق حضرت امام روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و حضوری که در این تاریخ آغاز کردند، چنان در وجد و شعف می‌آیم که انگار در تمام تاریخ حاضریم، اما چه می‌شود که این احوالات را به هوس نزدیک می‌بینم؟ چرا ناخودآگاه خود را دچار نوعی بی‌همتی و بی‌ارادگی درک می‌کنم که نه تنها از خویش و دیگران، حتی از زنده‌بودنم به رنج می‌آیم. گویا هیچ ندارم و هیچ شده‌ام؟ امروز باز جمعه‌ای است که نشسته‌ام و از دیشب مانند دیگر وقت‌ها و هفته‌ها به تنگ آمده‌ام و خودم را می‌خورم و هیچ دلیلی برایش نمی‌یابم. نکته‌هایی است در این حرف‌ها که هیچ کلمه‌ای شاید برای گفتنش نیست یا حداقل من بلد نیستم. برای کسی که این چنین از پافتاده و آن‌قدر اراده کرده که بی‌اراده شده - گویا حکمتی در این بی‌ارادگی هست - دوباره اراده کردن راه چاره است یا نشستن در بی‌ارادگی تا شاید اراده‌ای خود به خود به سراغم آید؟ کفری که سراغ‌مان آمده را چگونه تاب بیاوریم و خویش را با قیاس نسبت به گذشته بی‌چاره نکنیم، تا نور ایمان حضرت حق متذکرمان کند که تنهایت نگذاشته‌ایم؟ حرفی از هیدگر در ذهنم است که می‌گفت: (بگو پس چه باید کرد؟ رها کردن.) از این گفته‌ها، ناگفته‌هایم را بخوانید.

والسلام

### پاسخ:

باسمه تعالی: سلام علیکم: چه اندازه در این کلمات، همگی مان خود را احساس می‌کنیم. این‌جا قصه شما نیست، قصه همان کسی است که به خود آمده و نمی‌خواهد خود را فریب

دهد. گویا جناب حافظ نیز در غزل شماره 127 که تحت عنوان «برکات درک عمق نیست‌انگاری پس از حضور در میدان اربعین» عرایضی در شرح آن شد؛ چنین گزارشی را از احوالات خود با ما در میان گذاشته است که چگونه و چرا همانند لاله، خونین دل است؟ و چگونه همان حضوری که حضور در نزد خود، با آن بیکرانگی خود است، تبدیل به نوعی تنهایی می‌شود و قصد جان او می‌کند تا او را از پای در آورد. به تعبیر خودش: «طبییم قصد جان ناتوان کرد»، همان طیبی که به گفته شما موجب ظهور اشک برای حاج قاسم شد، با تمام بی‌رنگی و خلوصش. می‌فرمایید: باز ایمان و باز کفر، و عرض بنده آن است که یا توقف در ایمان قبلی و غرور از آن و روبه‌رو شدن با برهوت، برهوتی که حکایت حضور دیگری را بناست با ما در میان بگذارد. حکایت درک نیست‌انگاری این دوران، حکایت بزرگ شدن انسان است و انسان‌های بزرگ به جای آن که از آن فرار کنند و یا آن را پنهان نمایند؛ باید در وسعتی دیگر و نسبتی جدیدتر خود را در نزد خود و در جهان حاضر کنند. پس کفر نیست که پیش آمده است، گشوده شدن راهی است تا حضور دیگر را در افق انتظار تجربه کنیم. خواستی نام آن را به رسم عرفا «جلال» بعد از «جمال» بگذار و بگو غنای ذات ابدی به صحنه آمده است تا نشان دهد او را نیازی به مخلوقات و عبادات آن‌ها نیست.<sup>15</sup> اگرچه این واژه‌ها در جای خود درست است، ولی گویا قصه ما در عین بی‌ربط نبودن با این سخنان، برای عبور از برهوتی که در پیش است، طاقت بیشتری می‌خواهد. شاید قصه چشم‌بیماری است که حضرت روح‌الله (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) از او گزارش داد، این حالت بیشتر به ما نزدیک است، زیرا حکایت تقابلِ خال لب را به میان آورد که چگونه اگر خال است و سیاهی و سکوت؛ لب است که به سخن می‌آید، این همان بیماری خاصی است حاکی از گزارش بشر جدید، در زبان انسانی که جاننش، آینه انعکاس قصه همه ما است. در آن‌جا که می‌فرماید:

15 - به همان معنایی که فرمود: «لله الواجد القهار».

غم دلدار فکنده است به جانم، شرری که به جان آمدم و شهره بازار شدم  
این چه غم و چه نوع دوری از آن حضور است که شرری شده به جان او، که چون به  
جان او خورد، به جان آمد و دیگر از همه چیز دست شست. این نوع ادبیات نیز حکایت از  
آن دارد که هر حضوری با نوعی رخ‌برافتن همراه است. ولی قصه امروز بشر که به وسعت  
حضور آخرالزمانی نزد خود می‌باشد، بسی عمیق‌تر است، به وسعت همه حضور در جهان،  
خلایی را احساس می‌کند به همان وسعت. و اگر در دل حضورِ توحیدی خود به انتظار و  
وارستگی در این عالم حاضر نشود و افق پیش رو را مدّ نظر نداشته باشد؛ نه این که بمیرد،  
بلکه سَقَط می‌کند مانند آن‌هایی که مقابل عزیز دل‌مان شهید روح الله عجمیان ایستادند و او  
در آن حالتِ اغماء به سجده افتاد، زیرا توانست این دوگانگی را بنمایاند. موفق باشید

**انقلاب اسلامی؛ راهی برای درک وجودی خود و درک جدّیت  
نیست‌انگاری**

**سوال:**

40- سلام خدمت استاد گرامی، متنی به نظرم رسید خدمتان عرض می‌شود بلکه مورد بحث و نقد و بررسی واقع گردد. با توجه به اینکه ولایت انبیاء الهی تاریخ را رقم می‌زند، زیرا آنچه که باعث ایجاد تاریخ می‌گردد ظهور اسماء جدید است و هر نبی‌ای با مقام ولایت خود اسمی را شکوفا می‌کند که تا قبل از آن در خفا قرار گرفته بوده است، لذا ولایت خاتم الانبیاء که جامع‌ترین ولایت تاریخ بشریت بوده است اسم الله اجمالی را ظاهر کرده است که با اوصیای ایشان این اسم الله به تفصیل می‌رسد

و تفصیلی‌ترین حالت آن با ظهور مهدی موعود «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» آغاز می‌گردد، و در دوران ایشان آنچنان این تفصیل ادامه می‌یابد که به انتهای تفصیل در دنیا برسد و بعد قیامت محقق می‌گردد، لذا قیامت اگر «یوم تبلی السرائر» است چون اسم جامع الله به تفصیل در آمده است و تا این تفصیل به نهایت خودش نرسد قیامت امکان تحقق ندارد زیرا تا وجود به نهایت آشکارگی نرسد قیامت نیز ظاهر نمی‌گردد، پس قیامت چیزی جز تفصیل و آشکارگی وجودی نمی‌باشد و برای این است که در روایات تأکید شده که قبل از قیامت باید مهدی امت ظهور کند حتی اگر یک روز قبل از قیامت باشد. حال اگر انقلاب اسلامی مقدمه ظهور باشد پس آغاز خروج از نیست‌انگاری به سمت هستی‌انگاری است، زیرا دوران نیست‌انگاری، دوران جدایی بشر از تاریخ هستی است که افق هستی‌مندی خود را گم کرده است و گرفتار نیهیلسم گشته است. ظاهراً تاریخ نیهیلسم امر وجودی نیست بلکه دورانی است که اسم الله به خفا رفته است در حالی ظرفیت تاریخ با بعثت خاتم الانبیا ظهور اسم الله گشته است و بشر جدید آن را به خفا برده است و همه ادیان و مکاتب ذیل این نیهیلیسم در حال ادامه حیات هستند، پس تمام ادیان به معنایی ادامه نیست‌انگاری هستند و قادر نیستند وجود را آشکار کنند حتی شیعه بدون انقلاب، هر عملی در دوران نیهیلیسم ادامه نیهیلیسم است، اگر جریانی بتواند ما را از نیهیلیسم زمان، کمی جدا کند ما را وارد تاریخ هستی‌انگاری می‌نماید، پس وجهی از مهدی موعود را به ما نشان داده است، و قیامت ما که همان

وجه وجودی ماست را بر ما آشکار کرده است، این وجه وجودی با انقلاب اسلامی آغاز شده است چون تنها جریانی که در تضاد با تمامیت غرب است انقلاب اسلامی بوده، و مابقی جریانهای دینی و شرقی همه تسلیم غرب شده اند از جمله شیعه غیر انقلابی. ولی انقلاب به اندازه ای به بلوغ نرسیده که بتواند نفی تاریخ نیست‌انگاری را بکند و اگر به مرتبه ای از بلوغ رسید که چنین نفی ای داشته باشد، آنگاه تاریخ ما هستی‌انگارانه خواهد شد. لذا در دوران انقلاب اسلامی با دو معضل روبرویم، اول آن‌که انقلاب قدرت نفی نیهیلیسم را ندارد بلکه تذکر یا هشدار به بحران نیهیلیسم است، دوم آن‌که در دوران انقلاب مجبور به فکرکردن به توسعه‌یافتگی هستیم که ادامه مدرنیته است چون در تاریخ نیهیلیستی در حال نفس‌کشیدن هستیم و امکان تنفس بدون توسعه‌یافتگی یعنی بحران در زندگی این تاریخ. ولی انقلاب اسلامی چون آغاز تاریخ هستی‌انگاری است از طرفی تسلیم نیست‌انگاری نمی‌شود. نمونه‌اش مقابله ما با غرب و موفقیت انقلاب در مقابله با آمریکا که ظهور این امر سیاسی ریشه در هستی‌انگاری انقلاب دارد، و از طرف دیگر نیهیلیسم بر ما ولایت دارد و قدرت رها شدن از نیهیلیسم را نداریم و نمونه آن بحرانهای اجتماعی که نسل ما با آن مواجه می‌گردد. حال آیا راهی جز فرهنگ انتظار در دوران انقلاب اسلامی در مواجهه با نیست‌انگاری داریم، راهی که انتظار به ما نشان می‌دهد آن است که در مقابله با تاریخ و زمانه عجله نکنیم و راه برون رفت از آن انقلاب اسلامی است، شاید خود انقلاب همان

انتظار است، زیرا انقلاب ما را به جهانی مابین دو جهان وارد می‌کند که ما را در بین جهان نیست‌انگاری و جهان هستی‌انگاری قرار می‌دهد، پس کسی که خود را از انقلاب جدا کرده است چگونه می‌تواند مدعی انتظار باشد، انتظاری که در دوران غیبت ما را به عبد تبدیل می‌کند، پس انقلابی بودن ما، انتظار و عبودیت ماست، و از اینجاست که اگر انتظار برترین عبادت است، انقلابی بودن ما نیز برترین عبودیت است پس سلوک فردی بی‌معنا می‌شود و سلوک انقلابی معنادار می‌گردد، زیرا سلوک فردی بدون انقلاب ادامه نیهیلیسم است، و هیچ وجهی از وجود را بر ما آشکار نمی‌کند. انقلاب به تعبیر مرحوم علامه حسن زاده آملی ظهور صغری است پس آغاز آشکارگی هستی است و خروج از نیست‌انگاری، لذا بدون انقلاب و بیرون از آن نه وارد تاریخ هستی‌انگاری می‌شویم نه انتظار داشتن معنا و مفهومی دارد. دوران نیست‌انگاری تاریخ خفای اسم الله است و انقلاب اسلامی آغاز خروج از این خفا و آشکارگی وجودی است، تاریخی که هایدگر آرزو داشت خدای رها شدن از نیهیلیسم را ببیند. آنچنان که فردید می‌گفت که کاش هایدگر بود و خدای خمینی را می‌دید که همان خدایی است که ما را نجات می‌دهد. ما در عین توسعه یافتگی که توجه به تاریخ نیست‌انگاری برای ادامه حیات در این تاریخ است، باید به انتظار توجه کنیم که همان توجه به انقلاب اسلامی می‌باشد. الله اعلم

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین‌طور است که می‌فرمایید. آری! اگر انقلاب اسلامی را پاس می‌داریم به جهت آن است که در آن انقلاب توحیدی و در دل تاریخی که حضرت امام و شهدا آغاز کردند، بالقوه‌گی‌هایی هست که جهان ما را و خود ما را به حضوری می‌رساند که هستی خود را و هستی عالم را درک می‌کنیم و می‌فهمیم چگونه جناب صدرالمتألهین فهمی را به میان آورده است که خود جهان و انسان دارد قیامت می‌شود. و بدین لحاظ همچنان‌که متذکر شده‌اید «انتظار»، یک نوع سلوک است در تاریخی که از یک طرف آینده‌ای در پیش رو دارد که همان ظهور حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» می‌باشد و از طرفی در غیبت آن نوع حضور، انسان گرفتار خودبنیادی شده است که همان زمین نیهیلیسم است. اینجا است که می‌توان همراه با سخن جنابعالی هشدار داد آن کس که خود را از انقلاب اسلامی جدا کرده، نمی‌تواند در حضوری قرار گیرد که با «انتظار» پیش می‌آید و عملاً این افراد درکی از «اسم‌الله» ندارند تا بخواهند از اجمال آن اسم به سوی تفصیل آن در خود سیر کنند و کسی که درکی تاریخی از حضور «الله» ولو به اجمال ندارد، عملاً از خودش که به عنوان خلیفه‌الله حامل اسم «الله» است؛ ندارد. و این اصل و اساس نیهیلیسم است. با توجه به نکات فوق، حال این سؤال می‌ماند که ما چگونه با حضور در انقلاب اسلامی و درک اسم «الله» در خود، بودن خود را احساس کنیم؟ که بحث انقلاب اسلامی از این زاویه جایگاه بسیار مهمی دارد و جنابعالی نیز متذکر چنین جایگاهی برای انقلاب اسلامی شده‌اید به عنوان راهی برای درک وجودی خود

از یک طرف و عبور از نیهیلیسم از طرف دیگر. که البته این نوع بودن، شدت و ضعف و قبض و بسط خود را دارد، چیزی که حتی برای جناب حافظ همانند کسانی که در پیاده روی اربعینی این سالها حاضر شده اند، پیش می آید و بنده در شرح غزل شماره 127 که اخیراً عرایضی شده، متذکر آن بوده ام تا نه از جدیت حضور تاریخی خود و درک خلیفة اللّهی مان در جان خود غفلت کنیم و نه از جدیت نیهیلیسم و نیستانگاری غافل باشیم. موفق باشید